

هویت زنانه صلح و هویت مردانه جنگ

O معصومه انصاریان

می‌گیرد و در غار مشرف به خانه، پنهان می‌شود تا ذره‌ذره غریبه را بشناسد. گاه احساسات متضاد عشق و نفرت، ترس و بی‌باکی و... همزمان بر آدمی مستولی می‌شوند. احتمال قاتل، بی‌رحم و حیوان‌صفت بودن مرد، مانع بروز احساسات و نگرانی‌های معمول دخترانه آن نمی‌شود:

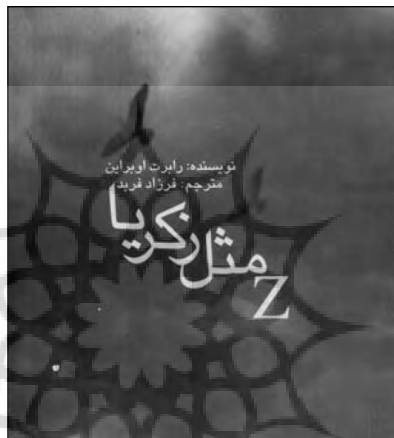
«دارم نگران مسئله‌ای می‌شوم که خودم هم می‌دانم احمقانه است؛ چطور به نظر می‌آیم؟ وضع ظاهرم چگونه است؟» (ص ۲۰)

بروز همزمان عواطف متضاد اشتیاق و ترس، خواستن و نخواستن، پنهان شدن و ذره‌ذره پیش آمدن، از آن شخصیتی زنده، پویا و بلورپذیر می‌سازد. دره سرسبز، تمام دنیای اوست و مرد غریبه، تنها مرد زنده روی زمین. با وجود یک سال انتظار، نفرت از تنهایی و نبود شرایط انتخاب، آن احساساتش را کنار می‌زند و از روی عقل و دوراندیشی، به استقبال مرد نمی‌رود. او خانه‌اش را به مرد وامی‌گذارد و از بالا و دور، به تماشای مرد غریبه می‌نشیند. اگر مرد خوشایند طبع ساده و بی‌آلایش آن قرار بگیرد، آنها خواهند توانست زندگی را احیا کنند. انتظار آن از مرد غریبه، چیز ساده‌ای است؛ کافی است مرد غریبه مهربان باشد.

تقابل دنیای آن برون و جان آرلومیس

مرد ناشناس، «جان آر لومیس» نام دارد. او مجهز به لباس ایمنی و دستگاه کنترلر رادیو آکتیو است. با ورود او به خانه و زندگی آن، داستان آغاز می‌شود. دنیای لومیس و آن، از هم بسیار فاصله دارد و Z مثل زکریا، سراسر نمایش تفاوت‌ها و تضادهای دنیای مردانه لومیس و دنیای زنانه آن است.

فاصله دنیای لومیس و آن، به اندازه محیط و جامعه‌ای است که هر دو از آن برخاسته‌اند. آن برون، به خانواده‌ای کشاورز تعلق دارد و در دره



عنوان کتاب: Z مثل زکریا

نویسنده: رابرت اوبراین

مترجم: فرزاد فرید

ناشر: شعله اندیشه

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۱

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

تعداد صفحات: ۲۱۴ صفحه

بها: ۱۴۰۰ تومان

«شاید دیوانه باشد یا شخصی پست، حتی بی‌رحم و حیوان‌صفت، یک قاتل؟» (ص ۱۱)
آن، در طول یک سال تنهایی‌اش، همواره ترجیح می‌داده کسی که می‌آید، یک مرد باشد. او حتی در رؤیاهایش، به ازدواج با او فکر می‌کرده و حالا نمی‌داند او که دارد می‌آید، دوست است یا دشمن؟ او را از تنهایی در می‌آورد یا دچار مسائلی بدتر از تنهایی می‌کند؟ آتش تردید را آخرین صحبت‌های گویندهٔ آخرین ایستگاه رادیویی، به جان آن انداخته؛ وقتی دربارهٔ لزوم رفتار موقرانه در مقابل مرگ و اتفاقات بد جامعه و مردم خودخواه حرف زده. معمولاً ترس و دودلی، بر احساس شور و شوق اولیه آدمی غلبه می‌کند. آن نیز جانب احتیاط را

جنگ پدیده نفرت انگیزی است که انسان‌ها خود برپا می‌کنند و خود از آن رنج می‌برند. و چنین بوده است که از آغاز تاریخ تا امروز، هیچ‌گاه روزگار انسان، خالی از جنگ و دعوا نبوده است. رابرت اوبراین، در رمان Z مثل زکریا، به چگونگی نابود شدن صلح و موجودیت یافتن جنگ، به دست انسان می‌پردازد.

رفتار و مناسبات تنها بازماندگان جنگ اتمی، «آن برون» ۱۵ ساله و «جان آرلومیس» شیمی‌دان ۳۰ ساله، قصه خود جنگ است. اوبراین به ظرافت نشان می‌دهد که چطور منش و روش انسانی چون آن برون، هویت بخش صلح است و چگونه روش و منش تملک‌جویانه لومیس، به جنگ هویت می‌بخشد. اوبراین در این اثر، هویت جنگ را مردانه و هویت صلح را زنانه تصویر می‌کند.

چه کسی می‌آید؟

جنگ تمام شده و تشعشعات اتمی همه چیز را ویران کرده است. «آن برون» تنهایی تنهاست. همه اطرافیان‌ش مرده‌اند. تمام نشانه‌های حیات پیرامونش، یک به یک از کار افتاده‌اند. ایستگاه‌های رادیویی خاموش شده‌اند، برق قطع شده، درختان مرده‌اند و آب آلوده است. فقط تپه «برون هیل» زنده است. بیرون از دره سرسبز، حیاتی وجود ندارد و جز «آن برون»، انسان دیگری زنده نمانده است.

آن برون از تنهایی نفرت دارد. او یک سال را با تنهایی و این انتظار که کسی بیاید، سپری کرده است. سرانجام، یک نفر از دور می‌آید. مردی است با نقاب شیشه‌ای به چشم، لباس سبز پلاستیکی بر تن و گاری سنگینی که به دشواری آن را بالا می‌کشد. پیش از این، برای آن برون، فقط مهم این بود که کسی بیاید؛ هرکس که باشد و حالا که یک نفر دارد می‌آید، دچار ترس و اضطراب می‌شود و با خود می‌گوید:

«آن برون» از تنهایی نفرت دارد. او یک سال را با تنهایی و این انتظار که کسی بیاید، سپری کرده است. سرانجام، یک نفر از دور می آید. مردی است با نقاب شیشه‌ای به چشم، لباس سبز پلاستیکی بر تن و گاری سنگینی که به دشواری آن را بالا می کشد

دنیای «لومیس» و «آن»، از هم بسیار فاصله دارد و Z مثل زکریا، سراسر نمایش تفاوت‌ها و تضادهای دنیای مردانه «لومیس» و دنیای زنانه «آن» است. فاصله دنیای «لومیس» و «آن»، به اندازه محیط و جامعه‌ای است که هر دو از آن برخاسته‌اند

لومیس به سبب اشتباهش، بیمار و زمین گیر می‌شود. آن برای کمک به او، از غار بیرون می‌آید. بیماری لومیس وخیم، خطرناک و طولانی است و در تمام مدت، آن برون از لومیس به خوبی پرستاری می‌کند، برایش غذا می‌پزد، حتی برای جلوگیری از غمگین و ناامید شدن وی، برایش پیانو می‌زند، شعر می‌خواند و جز به ضرورت، او را تنها نمی‌گذارد.

آن برای جبران اشتباه لومیس و بازگشت سلامتی او، تلاش زیادی به خرج می‌دهد. او برای احیای جهان، به همراهی و پیوند با لومیس احتیاج دارد. از این زاویه، حتی برای آن مهم است که به نظر لومیس چگونه بیاید و وضع ظاهرش در برابر او چگونه باشد. حتی حضور لومیس، آن را وامی‌دارد غذاهای بهتری بپزد (ص ۶۱) و بعد از کار در مزرعه و قبل از رفتن به اتاق لومیس، حمام کند. (ص ۶۷) آن در حین پرستاری از لومیس، به عروسی با او و به مراسم ازدواج می‌اندیشد. او حتی به ده سال بعد از عروسی‌شان هم فکر می‌کند؛ روزی که دره از صدای بچه‌های‌شان پر شود. رؤیای پردازی و میل درونی آن درباره ازدواج و بچه‌دار شدن، از ویژگی‌های زنانه او سرچشمه می‌گیرد. تصور زندگی، آن را به وجد و کوشش درمی‌آورد. آشنایی کردن، دوشیدن گاوها، دانه ریختن برای مرغ و خروس‌ها، کاشتن سبزیجات و صیفی‌جات در مزرعه، راندن تراکتور، ماهی‌گیری، پرستاری و مراقبت از لومیس و... آن همه این نقش‌های زنانه و مردانه را یک جا و یک تنه بر خود هموار می‌سازد تا جهان مرده جنگ زده بی‌پرنده بی‌مردم، به طور کامل نابود نشود.

میل شدید آن برون، به باروری و احیای جهان، بعد از نابودی عظیم جنگ اتمی، او را وامی‌دارد از حق انتخاب همسر برای خود صرف نظر کند. او حتی با خوی خشونت‌آمیز و یا قاتل بودن لومیس، کنار می‌آید.

آن با اغماض از ماهیت واقعی لومیس، با درایت و دوراندیشی، به احیای جهان می‌اندیشد و تلاش می‌کند از لومیس یک نیروی مثبت یاریگر

زیادی دارد. این حادثه غیرمترقبه، در چنان شرایط بحران‌زده‌ای، می‌تواند پایان انتظار، تنهایی و جنگ باشد و آغاز صلح و خوشبختی و زندگی برای تنها زن و مرد باقی مانده روی زمین، اما چنین نمی‌شود. تضادها و نقطه‌های افتراق دنیای زنانه آن و دنیای مردانه لومیس، در شرایطی که همه چیز برای زندگی مشترک فراهم است، تراشه‌های آتش جنگ دیگری را فراهم می‌کند؛ جنگی که فقط به وسعت جنگ اول نیست، اما به همان اندازه ویران‌کننده است. کنش‌های بسیاری صلح و تفاهم را تهدید می‌کند، اما شاخص‌تر از همه، خوی تجاوزگرانه‌ای است که لومیس با خود از سرزمین جنگ می‌آورد.

کنش اول، خشونت

لومیس به محض ورود به دره سرسبز، یکی از مرغ‌های آن جا را با تفنگ می‌زند. اگرچه آن به او حق می‌دهد که گوشت تازه بخورد، اما تیراندازی را روش پسندیده‌ای برای شکار مرغ خانگی نمی‌داند (ص ۲۸) و بدین ترتیب لومیس در اولین برخورد، خوی خشونت و کشتار از خود نشان می‌دهد؛ بدون این که نیازی به آن داشته باشد. لومیس بدون استفاده از تفنگ هم می‌توانست از گوشت مرغ تازه تناول کند.

کنش دوم، حماقت

لومیس در جویبار مرده آلوده به رادیواکتیو، شنا و استحمام می‌کند. (ص ۳۸) آن نمی‌داند اشکال آب در چیست و چقدر اشتباه لومیس بزرگ است؛ اما می‌داند درون آب، هیچ ماهی زنده‌ای نیست و علف‌های اطراف جویبار، خشکیده است. تشخیص آلودگی آب، از یک شیمی‌دان محتاط مجرب به دو دستگاه کنتور تشخیص میزان رادیواکتیو، انتظار ساده‌ای است. در حالی که لومیس، نه تنها از دانش و ابزارش استفاده نمی‌کند، بلکه با به کار نگرفتن عقل و چشم خود، عمل احمقانه‌ای انجام می‌دهد.

آن در نقش پرستار

سرسبز، دور از تمدن و جنگ زندگی ساده و طبیعی دارد. تنها راه ارتباطی دره سرسبز با دنیای متمدن بیرون، یک راه مالروست. لومیس تحصیل کرده شیمی است و در یک آزمایشگاه زیرزمینی - ۸۰ فوت زیر زمین - اقامت داشته. در آزمایشگاهی که لباس‌های ایمنی مخصوص تولید می‌کرد؛ لباس‌هایی که سربازها بتوانند با پوشیدن آن در محل‌های بمباران شده آلوده به تشعشعات اتمی، به زندگی خود ادامه دهند. لومیس به دنیای صنعتی و ارتش تعلق دارد. زندگی مشترک آن و لومیس، متأثر از فاصله جغرافیایی، فرهنگی، اجتماعی و جنسیتی آن‌ها هم پرکشش، پر تضاد و پرجاذبه است و هم به طرز شگفت‌انگیزی تکان‌دهنده و قابل تأمل.

احیای جهان و نجات خود

آن برون ۱۵ ساله، یکی از دو انسان باقی مانده از کشتار جمعی، به احیای جهان فکر می‌کند. او برای نجات زمین، درختان، مزرعه، حیوانات خانگی و زندگی، از هیچ تلاش و فعالیتی، چه مردانه و چه زنانه، فروگذار نمی‌کند. آن سخت کار می‌کند؛ تراکتور می‌راند، زمین شخم می‌زند و در عین حال، از دیدن کلاغ‌ها، تنها پرندگان وحشی باقی مانده روی زمین، به وجد می‌آید. برای او هر موجود زنده‌ای نشانه زندگی زیباست.

اما لومیس، پس از جنگ فقط به نجات خود فکر می‌کند. او تلاش می‌کند از آزمایشگاه زیرزمینی خارج شود. موانع را از سر راه برمی‌دارد. لومیس بر سر تصاحب تنها لباس ایمنی، با دوست و همکارش ادوارد، مشاجره می‌کند و او را از سر راه برمی‌دارد.

لومیس بعد از پیمودن مسافتی بسیار طولانی و گذر از بسیاری سرزمین‌های مرده و دیدن پرنده‌ها، درختان و انسان‌های مرده، به تپه سرسبز برون هیل می‌رسد. علی‌رغم رسیدن به نقطه امن، باز هم لباس ایمنی برای لومیس مهم‌ترین چیز است. ورود به دره سرسبز برای لومیس، حادثه مهمی است؛ همان طور که آمدن او به دره، برای آن برون اهمیت

ورود به دره سرسبز برای «لومیس»، حادثه مهمی است؛ همان طور که آمدن او به دره، برای «آن» برون اهمیت زیادی دارد. این حادثه غیرمترقبه، در چنان شرایط بحران زده‌ای، می‌تواند پایان انتظار، تنهایی و جنگ باشد و آغاز صلح و خوشبختی و زندگی برای تنها زن و مرد باقی مانده روی زمین، اما چنین نمی‌شود

مهرجویانه آن برون، نفس او را برتری و تعالی می‌بخشد و در جایگاه رفیع‌تری نسبت به لومیس می‌نشانند.

بهبودی لومیس، حاصل خیزی مزرعه و... آن برون جوان را ترغیب می‌کند درباره آینده با لومیس حرف بزند. به نظر او، همه چیز برای زندگی مشترک آن دو مهیاست. اما یک اتفاق تازه، بر همه آن چه او تا امروز فراهم ساخته، گرد تنفر و بیزاری می‌پاشد.

اشتباه بزرگ لومیس

آن نگران احساس لومیس نسبت به خودش و نیازمند شناخت بیشتر او، سر صحبت را باز می‌کند و وقتی در خلال صحبت‌هایش، از لومیس می‌پرسد «عروسی نکردید؟»، به جای جواب اتفاقی ناخوشایند رخ می‌دهد:

«در کمال تعجب حتی لبخند هم نزد، بلکه دستش را دراز کرد و دستم را گرفت. شاید بهتر بگویم جنگ انداخت و دستم را گرفت. این کار را خیلی سریع و خشن انجام داد و بعد دستم را کشید که تکان محکمی خوردم و داشتم می‌افتادم.» (ص ۱۳۴)

بعد از این اتفاق، آن از لومیس دوری می‌کند. در خانه خودش دچار احساس ناامنی می‌شود و با هول و هراس، مراقب رفتارهای بعدی لومیس است. در تمام این مدت، لومیس خونسرد است و طوری رفتار می‌کند که انگار هیچ اتفاقی نیفتاده است.

دور روز بعد، اتفاق بدتری می‌افتد که آن برون را به کلی از لومیس بیزار می‌کند. شبانه لومیس وارد اتاق آن برون می‌شود. آن از صدای خرخر و زوزه سگش فارو بیدار می‌شود. لومیس می‌خواهد آن را تصاحب کند. آن از خودش دفاع می‌کند و کارشان به درگیری می‌کشد. آن به سختی خودش را از دست لومیس خلاص می‌کند.

رفتار تجاوزگرانه لومیس نسبت به آن، در شرایطی اتفاق می‌افتد که آن برون، تنها زن زنده

و زندگی او احساس مالکیت نیز می‌کند: «من مراقب مزرعه، تراکتور، دره و کاشتن باغچه بودم و خودم باید تنهایی این همه کار را انجام می‌دادم، اما او فکر می‌کرد همه آن‌ها مال اوست.» (ص ۱۲۲)

خلاف انتظار آن، لومیس پس از بهبودی، نه تنها به نیرویی همراه تبدیل نمی‌شود، بلکه می‌خواهد عنان و اختیار زندگی را خودش به دست بگیرد؛ حتی اگر او وارد خانه و زندگی آن شده باشد. در کمال شگفتی، آن به مقابله با لومیس بر نمی‌خیزد و آگاهی از ماهیت ریاست‌طلبانه، خودخواهانه لومیس، رفتار آن را تغییر نمی‌دهد. همان‌طور که پیش از آن، قاتل بودن لومیس، آن را از اندیشه احیای جهان باز نداشته است؛ هرچند او را دچار وحشت ساخته بود.

مجموعه رفتارهای غیراحساساتی و دوراندیشانه، از آن برون شخصیتی چند ساحتی، پیچیده و غیرقابل پیش‌بینی می‌سازد. اگرچه سن تقویمی آن ۱۵ سال است، به لحاظ تجربی و واقعی انسانی هوشمند، دوراندیش، آینده‌نگر است و به‌سان رهبری خردمند، در مسیر باروری زمین و احیای جهان گام برمی‌دارد.

او شاهد مرگ مردم، درختان، گل‌ها، پرندگان، آب، حیوانات و... بوده است. آن از تنهایی نفرت دارد و از تنهایی و انتظار به ستوه آمده. جنگ همه اطرافیان را کشته و آرزوهای مقدس پرستار شدن و معلم شدن او را باطل کرده. برای آن، لومیس بی‌رحم، قاتل، ریاست‌طلب، خودخواه و قدرناشناس، تنها انسان زنده روی زمین است. چشم‌انداز آن برون، در مقایسه با امکاناتش، بسیار بزرگ است. لومیس تنها یاریگر و تنها امکان ازدواج و باروری و تنها پاسخگوی آرزوهای اوست.

شاید برای همین است که آن، تمام امکانات، توش و توان خود را به کار می‌گیرد تا کاستی‌های لومیس را جبران کند و از او همراهی مناسب بسازد. خلاف آن چه روان‌کاوان می‌انگارند که رفتار زنانه، زنان را از خود بیگانه می‌سازد، رفتار زنانه و

بسازد. برای همین هر قدر لومیس ضعیف‌تر، بیمارتر و ترسوتر می‌شود، آن بر شدت مراقبت و پرستاری‌اش می‌افزاید. سرانجام، تلاش‌های بی‌وقفه آن ثمر می‌دهد، زمین سبز می‌شود و حال لومیس رو به بهبودی می‌گذارد. لومیس، عین یک کودک، ذره‌ذره اتکایش را در غذا خوردن، دست‌شویی رفتن، لباس پوشیدن و راه رفتن، از دوش آن برمی‌دارد و یک باره تبدیل می‌شود به مغز متفکر و برنامه ریز و رئیس خانه.

او در رختخواب، کتاب مکانیک مزرعه، نمودارهای موتور، سیستم سیم‌کشی و پمپ و... را مطالعه می‌کند. او با استفاده از تراکتور، به تولید برق از آب جویبار مرده، ساخت ژنراتور فکر می‌کند و در دوران نقاهت، هم‌چنان از خدمات یک سویه و بی‌دریغ آن برون بهره می‌برد. لومیس نه تنها با حالتی حق به جانب، خدمات آن را دریافت می‌کند، حتی شروع می‌کند به فرمان دادن و محدود کردن او. مثل منع استفاده از تراکتور، به خاطر مصرف بنزین که مقدارش محدود است. در حالی که پیش از آن، آن برون به خاطر جان لومیس، بارها از تراکتور استفاده کرده است. انجام کارهای متعدد و انبوه آشپزی، کشت، دوشیدن شیر، ماهی‌گیری، رسیدگی به مرغ و خروس‌ها و پرستاری و... توسط آن، خستگی مفرط او، همه و همه مورد بی‌توجهی لومیس قرار می‌گیرد. لومیس حتی آن را به سبب نکاشتن به موقع نخودفرنگی، با لحنی خشن و عصبی و ظنین سرزنش می‌کند:

«هنوز نکاشتی؟ چرا؟»

«شما خیلی مریض بودید و من هم خیلی نگران.»

«وسط حرفم پرید: چه ربطی دارد به کاشتن؟»

«وقتی تب شما بالا بود و هذیان می‌گفتید،

جرات نداشتم تنهای‌تان بگذارم.» (ص ۱۲۱)

حتی لومیس، آن را به خاطر بیرون رفتن از خانه و رفتن به کلیسا و دعا برای سلامتی او، سرزنش می‌کند. آن متوجه می‌شود که لومیس، علاوه بر قدرناشناسی، عصبی بودن، نسبت به خانه

روی زمین است و مدت زیادی به مهربانی با لومیس رفتار کرده و در کمال مهمان‌نوازی، خانه‌اش را در اختیار او گذاشته، او را از مرگ حتمی نجات داده، حتی به او کنش‌های عاطفی نشان داده و مهم‌تر از همه این که لومیس از عاطفه آن برون نسبت به خودش آگاه است.

شبی که حال لومیس از همیشه بدتر بوده، وقتی دیگر نبضش تقریباً نمی‌زده و نفس کشیدنش تنها لرزشی خفیف شده بوده وقتی آن فکر می‌کرده دارد می‌میرد، کنار بسترش نشست و دستش را در دست گرفته، شاید چند ساعت و این موضوع را لومیس می‌دانسته. با این اوصاف، چرا لومیس دست به تجاوز می‌زند؟

تا این جا، آن با بی‌رحمی، حماقت، قتل و خودخواهی لومیس کنار آمده است، اما حالا دیگر حاضر نمی‌شود با لومیس که خوی تجاوزگرانه دارد و می‌خواهد آن را مثل یک حیوان شکار کند، کنار بیاید؛ حتی اگر او تنها مرد زنده روی زمین و تنها اقبال او برای ازدواج و بچه‌دار شدن باشد. پیش از آن که لومیس بیاید، آن برای مردی که می‌آمد، تنها یک ویژگی می‌خواست و آن مهربانی بود و حالا می‌بیند لومیس، با مهربانی بسیار بسیار فاصله دارد. آن برون خانه و زندگی‌اش را برای لومیس وامی‌گذارد و بار دیگر به غار پناه می‌برد.

پناه می‌برد. توی تنه درختان می‌خوابد و از میوه‌های جنگلی تغذیه می‌کند. لومیس آن قدر زندگی را بر آن سخت می‌کند که آن آرزو می‌کند هرگز لومیس به دره نمی‌آمد. (ص ۱۶۳) در تمام مدتی که آن برای زندگی مسالمت‌آمیز تلاش می‌کند، لومیس در تدارک تصاحب و تملک بی‌چون و چرای آن است.

آن در کمال ناباوری در می‌یابد که لومیس یک دیوانه است و ترس او هنگام ورود لومیس به دره، بیهوده نبوده است. لومیس شخصی پست، بی‌رحم، حیوان‌صفت، قاتل و دیوانه است. آن خیلی چیزها از دست داده؛ خانه، مزرعه، تراکتور، گاو، مرغ و خروس‌ها، فروشگاه، فارو و تلاش‌هایش برای احیای زندگی با لومیس را. با خروج آن برون از دره سرسبز، داستان تمام می‌شود. آن لباس ایمنی را برمی‌دارد و در آستانه خروج از دره، با لومیس قرار ملاقات می‌گذارد. لومیس ناباورانه از او می‌خواهد لباس ایمنی‌اش را پس بدهد، اما آن مصمم است:

«راهی نداشتم. نمی‌خواستم بمیرم، تو هم چیزی به من نمی‌دادی تمام زمستان باید گرسنگی می‌کشیدم. نمی‌خواهم با تو زندگی کنم. تویی که می‌خواهی مثل حیوانات مرا شکار کنی و نمی‌خواهم زندانیت باشم.»

التماس لومیس برای منصرف کردن آن و تنها نگذاشتن او، به جایی نمی‌رسد. آن، تلخ از ناسپاسی

در تمام مدتی که «آن» برای زندگی مسالمت‌آمیز تلاش می‌کند، «لومیس» در تدارک تصاحب و تملک بی‌چون و چرای «آن» است.

«آن» در کمال ناباوری در می‌یابد که «لومیس» یک دیوانه است

و ترس او هنگام ورود «لومیس» به دره،

بیهوده نبوده است

لومیس، در جست‌وجوی روی از سبزی یا به منطقه مرده و آلوده می‌گذارد. آن با خروج از دره سرسبز، ثابت می‌کند که برای مطالبه آزادی‌اش، حاضر است خانه و زندگی و امکاناتش را فدا کند.

در امتداد جنگ اول

جنگ خانگی لومیس و آن برون، در امتداد جنگ اول اتفاق می‌افتد. رفتار لومیس، بی‌عدالتی، تجاوز، تخریب و خشونت، چیزی از جنگ اول کم ندارد و فقط وسعت آن کم‌تر است. حرف آخر آن، بچگانه اما بسیار دردناک است؛ وقتی به لومیس می‌گوید: «تو حتی به خاطر مراقبتی که ازت در دوران بیماری کردم، تشکر نکردی.» اگر در جنگ اول، برافروندگان جنگ نمی‌دانستند به روی چه کسانی آتش می‌بارند، لومیس به حریم تنها دوست،

تقابل تلاش‌های صلح‌جویانه و تملک‌جویانه آن به مذاکره با لومیس روی می‌آورد و از او می‌خواهد کاری به کارش نداشته باشد. او همه کارها را مثل گذشته انجام می‌دهد؛ به محصولات، بذر، باغچه و حیوانات رسیدگی می‌کند و در ضمن، سهم غذای لومیس را هم در دسترس او می‌گذارد. مدتی آن به همین روال عمل می‌کند. در مقابل، لومیس فارو را تصاحب می‌کند و از او برای ردیابی و گیرانداختن آن بهره‌کشی می‌کند. او برای آن دام پهن می‌کند، سوئیچ تراکتور را برمی‌دارد، به در فروشگاه قفل می‌زند، به کمک فارو به غار دست می‌یابد و رختخواب و سایر لوازم آن را به آتش می‌کشد و ویران می‌کند. لومیس روز به روز حلقه محاصره آن را تنگ‌تر می‌کند. آن از غار به جنگل

پرستار، همراه و تنها انسان روی زمین تجاوز می‌کند و او را نابود می‌سازد. هرچه آن با عشق و محبت بی‌دریغ و یک طرفه خود بر صلح و زندگی پای می‌فشارد، لومیس با خودخواهی‌ها و ناسپاسی‌های خود، به جنگ و ویرانی دامن می‌زند. نبرد آن و لومیس، نبرد همیشه تاریخ است.

در نگاه رابرت اوبراین، حتی اگر یک خوی تجاوزگرانه روی زمین باشد، صلح همواره در معرض تهدید قرار دارد. آن برون، نماد عشق، صلح، زندگی، باروری، مادری و ایثار و عدالت است و لومیس، نماد جنگ، خشونت، تملک‌جویی و خودخواهی. هنر رابرت اوبراین در این است که فلسفه و ماهیت جنگ را ذره‌ذره در روابط خصوصی آدم‌ها، از نو کشف و بازسازی می‌کند.

آن جا که بی‌عدالتی شکل می‌گیرد

تلاش شبانه‌روزی، پرستاری بی‌وقفه و طولانی مدت از بیماری وخیم، آشپزی، شخم زنی، تراکتوررانی، کشت و زرع و انجام هزاران کار سخت دیگر هم‌زمان بی‌عدالتی نیست که آن برون، خود از انجام همه این کارها خرسند بود و در جایی به زبان می‌آورد که به خودم و به آشپزی می‌بالم. به واقع، بی‌عدالتی و ظلم و تبعیض آن جا شکل می‌گیرد که آن، به دلیل ناهمراهی، ناسپاسی و حماقت لومیس، از صلح و زندگی که حق مسلم اوست، باز می‌ماند. بی‌عدالتی آن جا معنا می‌یابد که لومیس، خودش و آن و زندگی را قربانی جهل و خودخواهی خود می‌کند.

عنوان کتاب از «الفبای کتاب مقدس» گرفته شده که آن برون، در دوران کودکی آموخته است. عنوان کتاب، علاقه آن به مدرسه یک‌شنبه و آوازهای مذهبی، رفتن به کلیسا و دعا کردن برای سلامتی لومیس، شخصیت مذهبی آن برون و تأثیر مذهب در شکل‌گیری شخصیت او را آشکار می‌کند. اشارات نویسنده به وجوه مذهبی شخصیت آن و بیان سرزنش لومیس، در مورد رفتن آن به کلیسا و نکاشتن به موقع نخودفرنگی، به نوعی تأثیر نگرش مذهبی آن را در مهرجویی و صلح‌خواهی و تأثیر نگرش غیرمذهبی لومیس را در خودخواهی و جنگ‌افروزی، القا می‌کند.

شاید اگر اوبراین زنده بود

رمان Z مثل زکریا، آخرین اثر نویسنده، رابرت اوبراین و برنده جایزه ادبی ادگار آلن پو است. رمان با مرگ او ناتمام می‌ماند. همسر و دخترش، چند فصل پایانی آن را با توجه به طرح کلی او، به انتها می‌رسانند. شاید اگر اوبراین زنده بود، پایان دیگری برای Z مثل زکریا رقم می‌زد.